

چپ و جامعه‌ی مدنی (۲)

تاریخچه‌ی يك كلمه

در بخش اول این گفتار، در شماره‌ی بیست و هفتم طرح‌نو، نوشتیم که:

۱- جامعه‌ی مدنی یا Societe civile در غرب، از نیمه‌ی دوم قرن بیستم، به یکی از پدیده‌های مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زمانه‌ی ما تبدیل شده است. برآمدن مجدد جامعه‌ی مدنی، پس از يك قرن سکوت و غیبت، هنگامی صورت می‌گیرد که فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی توتالیتار در شرق و بحران سوسیال دمکراسی و لیبرالیسم در غرب دو واقعه‌ی عظیم و اصلی پایان عصر کنونی را تشکیل می‌دهند. بحث جامعه‌ی مدنی، در عین حال، به یکی از چالش‌های نظری و فلسفی امروزی تبدیل شده و تأمل بسیاری از اندیشمندان، روشنفکران و فعالان جنبش‌های اجتماعی و انجمنی را به خود جلب کرده است. به طوری که با توسعه‌ی جهانی ایده و عملکرد جامعه‌ی مدنی، کشورهای موسوم به "جهان سوم" و از جمله جامعه‌ی تشنه آزادی و دمکراسی ایران نیز خارج از امواج خروشان آن باقی نمانده‌اند.

۲- تعبیر و تفاسیر گونه‌گونی که امروزه در ایران، به ویژه از سوی روشنفکران و صاحب‌نظران داخل کشور، چه لاییک و چه مذهبی، در مناسبت با مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی ارایه می‌شوند، در مجموع، بیان مشخصات يك جامعه‌ی قانون‌مند و دمکراتیک است تا تبیین پرسش‌انگیزهای بنیادین، تعریف‌کننده و مفهوم‌ساز آن.

۳- در طول تاریخ حیات و تکوین مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی، يك مسئله‌ی خاص و گوه‌رین همواره مطرح بوده است و می‌باشد که ما آن را مناسبات تعارضی میان زوجین جامعه‌ی مدنی- دولت نامیده‌ایم و اکنون، در این بخش از گفتارمان، بررسی آن را از لحاظ تاریخی مورد توجه قرار می‌دهیم.

جامعه‌ی مدنی، همچنان که اشاره کرده‌ایم، هیچ گاه يك معنای شفاف، خالی از ابهام و یگانه نداشته است. فرایند تعریف آن هرگز سیر تحولی ممتد، بی‌بازگشت به تعاریف پیشین و بدون گسست را طی نکرده است. با این همه، تاریخ‌نگاری تعریف جامعه‌ی مدنی را می‌توان در سه دوران متمایز از هم، انجام داد.

۱- دوران یگانگی: از پیش‌مفاهیم تا اختراع مفهوم در قرن هفده

- "حق مدنی" در برابر "حق طبیعی"

در ابتدا، اصطلاح جامعه‌ی مدنی دوگانه و مبهم است. هم معنای سیاسی دولت (Etat) را در بردارد و هم زمینه فعالیت‌های خصوصی افراد را. نزد رومی‌ها، سیرون، Societas civilis هم اجتماع خاصی از افراد ساکن شهر و هم جامعه‌ی سازمان یافته شهری را معنا می‌دهد. به عبارت دیگر، هم شامل امر خصوصی می‌شود و هم امر عمومی civilis. در برابر naturalis قرار می‌گیرد. Jus civilis، حق مدنی، از حق طبیعی یا Jus naturalis متمایز می‌شود. در آن زمان، جامعه‌ی مدنی دولت را در خود دارد و با جامعه‌ی سیاسی مترادف است. تنها وجه تمایز، میان جامعه‌ی مدنی از یکسو و "حالت یا وضع طبیعی" (Etat de nature) و "خانواده" از سوی دیگر است. در کنار وابستگی‌های فردی، قومی و خانوادگی، وابستگی به شهر نیز به وجود می‌آید.

- "مدینه خدایی" در برابر "مدینه‌ی زمینی" (قدیس آگوستن)

نزد متفکران عیسوی، تقابل اصلی میان "مدینه‌ی زمینی" و "مدینه‌ی خدایی" است. قدیس آگوستن (۳۵۴-۴۳۰)، اساس بحث سیاسی خود را بر تمایز میان

این دو نوع مدینه قرار می‌دهد. یکی، مدینه‌ی خدایی است که، تحت هدایت کلیسا و مسیح، در جست‌وجوی بهروزی ناممکن در این زمین خاکی با هدف و به خاطر نیل به سعادت حقیقی و ممکن در جامعه‌ی آسمانی است و دیگری، مدینه‌ای است که اصل و اساس خود را در جست‌وجوی رستگاری در این دنیای فانی می‌گذارد و بنابراین همواره در معرض نابودی و انحطاط قرار دارد. اما نزد قدیس توماس آکوئین (۱۲۲۴-۱۲۷۴)، کوششی نوینی در جهت آشتی دادن دولت زمینی با اصول مسیحیت و رسیدن به یک نوع فضیلت شهروندی (politics virtutibus) صورت می‌پذیرد که غایت آن جامعه‌ی عالی سیاسی (civitas) است. به طور کلی، در قرون وسطی، این استنباط دوگانه از یک واژه، یعنی جامعه‌ی مدنی هم به معنای اجتماع سیاسی شهروندان و هم تجمعی از افراد جامعه چون بازرگانان، تجار و اصناف، حفظ می‌شود. تا قرن هفدهم، پیش-مفهوم جامعه‌ی مدنی هم حق خصوصی و هم حق عمومی را در برمی‌گیرد. در زبان فرانسه، واژه‌ی جامعه‌ی مدنی (societe civile) برای اولین بار در سال ۱۶۷۷ توسط Bossuet بیان می‌شود. او جامعه‌ی مدنی را چنین توصیف می‌کند: "جمعی از انسان‌ها که تحت حاکمیت یک حکومت و یک رشته از قوانین زندگی می‌کنند".

- هابز Hobbes نخستین مخترع جامعه‌ی مدنی.

اما پیش از Bossuet، در سال ۱۶۴۹، هابز Hobbes، برای نخستین بار واژه‌ی جامعه‌ی مدنی را مطرح می‌کند. او در کتاب De cive (شهروند) می‌نویسد که جامعه‌ی مدنی به خاطر ایجاد یک نظم سیاسی پایدار و صلح‌آمیز در برابر حالت طبیعی که در آن "جنگ همه بر علیه همه" حکم‌فرما است، به ابتکار خود شهروندان به وجود می‌آید. نزد او، جامعه‌ی مدنی از دولت و حاکمیت سیاسی جدا نیست، اما، بیش از پیش، خصلت حقوقی آن (حفظ امنیت فردی و صلح) برجسته می‌شود.

در قرن هفدهم، جامعه‌ی مدنی از جامعه‌ی مذهبی تفکیک می‌شود. در حالی که اولی از عمل و ابتکار مشخص شهروندان ناشی می‌شود، دومی تحت فرمان و اراده‌ی کلیسا و آسمان قرار دارد.

- لاک Locke یا آغاز دوران جدایی و انفصال

در ۱۶۹۰، لاک انگلیسی در راستای هابز، کتابی تحت عنوان civil government به رشته تحریر درمی‌آورد. پیش او، دو اصطلاح «جامعه‌ی مدنی» و «جامعه‌ی سیاسی» به تناوب و به جای هم به کار می‌روند. اما لاک در یک جا از هابز جدا می‌شود و از این طریق، مقدمات طرح یک تعریف جدید و امروزی جامعه‌ی مدنی را پی‌ریزی می‌کند. در حالی که هابز از جامعه‌ی مدنی، درکی صرفاً سیاسی-حقوقی ارائه می‌دهد و مسئله‌ی امنیت را در مرکز آن قرار می‌دهد، لاک برای اولین بار، یک معنا و مضمون اقتصادی به جامعه‌ی مدنی می‌دهد. جامعه‌ی مدنی تنها خود را از جامعه‌ی طبیعی و از خانواده متمایز نمی‌سازد، تنها وظیفه‌اش تأمین امنیت و صلح اجتماعی نیست، بلکه علاوه بر این‌ها، یک نظم اقتصادی است که هم مالکیت خصوصی و قوانین ناظر بر آن و هم حقوق افراد جامعه را تضمین می‌کند. با لاک، در حقیقت، ما وارد مرحله-ی جدا شدن جامعه‌ی مدنی از دولت یعنی اختراع مفهومی عمیق‌تر از این مقوله می‌شویم. و این خود ناشی از شرایط اجتماعی جدیدی است که پدیدار شده‌اند: آغاز سرمایه‌داری و پیدایش بورژوازی. یعنی دورانی که هم اقتصاد و مالکیت خصوصی و هم مدنیت به مفهوم شهرنشینی بیش از پیش رشد و توسعه می‌یابند و هم نقش دولت و سلطه‌ی آن به مثابه‌ی قدرتی مافوق جامعه نهادینه و مستحکم می‌شود.

۲- دوران جدایی و استقلال: قرن ۱۸ و ۱۹

در این دوره، مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی از قیومیت دولت و حاکمیت سیاسی خارج می‌شود. یعنی در واقع، تعریف و تفهیم آن از زیر نفوذ دولت آزاد و رها می‌شود. به جای جامعه‌ی مدنی در برگیرنده‌ی قدرت سیاسی، جامعه‌ی مدنی متمایز و منفک از آن می‌نشیند که قوانین و ویژگی‌های خود را دارا است. ولیکن، در این تحول نگرشی و ارزشی از جامعه‌ی مدنی، سه جریان فکری متفاوت و متضاد را می‌توان تشخیص داد: لیبرالیسم انگلیسی- اسکاتلندی، دولت‌گرایی هگلی و سوسیالیسم یا جامعه‌گرایی مارکس، در یکی از قرائت‌های او که مورد تأمل ما است.

- "آن کس که برای نخستین بار حصار دور زمین کشید..." (روسو)

می‌گویند که در آن زمان فرانسوی‌ها به فراگرفتن زبان انگلیسی روی می‌آوردند، نه برای خواندن شکسپیر بلکه برای مطالعه‌ی آثار لاک. اما روسو، که مانند سایر متفکران عصر روشنایی فرانسه، چون ولتر، تحت تأثیر ایده‌های لاک قرار داشت، با این همه، در بحث جامعه‌ی مدنی خود، گسستی به وجود می‌آورد. او برخوردی دوگانه با جامعه‌ی مدنی دارد. او بر این باور است که جامعه‌ی مدنی، در جدایی از دولت، حوزه‌ی بازی و عمل مالکیت است. "آن کس که برای نخستین بار حصار دور زمین کشید و بانگ برآورد که این زمین مال من است، او مؤسس حقیقی جامعه‌ی مدنی است." اما، این جامعه‌ی مدنی که محل تملک خصوصی و رقابت میان افراد است، نزد روسو، به منزله‌ی بازگشت بربریتی است که در آن نابرابری اجتماعی حکم‌فرما است. روسو طرفدار آن جامعه‌ی مدنی است که بر اصول قرارداد اجتماعی استوار باشد. جامعه‌ای مبتنی بر اراده و منافع عمومی که در آن نفع خصوصی، مالکیت و نابرابری اجتماعی حاکم نباشند. روسو با مشاهده‌ی تناقضات اجتماعی درون جامعه‌ی مدنی و در مخالفت با آن‌ها، طلایه‌دار نظریه‌های "سوسیالیستی" می‌شود که یک قرن بعد، توسط مارکس انکشاف می‌یابد.

اما مهمترین مکتبی که مشخصاً مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی را از دولت و قدرت سیاسی جدا می‌سازد و دریافت مدرنی از آن به دست می‌دهد، به طوری که عصاره‌ی گهرین آن، که همواره تا به امروز پابرجا است، مبادی تأمل و نقد متفکران و فلاسفه بعدی قرار می‌گیرد، مکتب انگلیسی- اسکاتلندی است. متفکران اجتماعی و اقتصاددانانی چون برنارد ماندویل، آدام فرگوسون و آدام اسمیت، چهره‌های برجسته این مکتب می‌باشند.

- "بدبختی‌های فردی منشای نفع عمومی خواهند شد" (ماندویل)

این ادعای جنجال برانگیز را در سال ۱۷۱۴، برنارد ماندویل، در اثری به نام حکایت زنبوران مطرح می‌کند. دفاع از منافع خصوصی و فردی نه تنها جامعه را به هلاکت نمی‌رساند بلکه بر عکس موجبات نیک‌بختی عمومی را فراهم می‌سازد. جامعه‌ی مدنی، میدان منافع و نیازهای خصوصی است. جامعه‌ی مدنی، حوزه‌ی مجموعه‌ی مناسبات مبادله، مصرف و تعاون میان شهروندان است. جامعه‌ی مدنی از چنگاندازی و دخالت دولت رها می‌شود. نفع‌طلبی فردی، رقابت، بازرگانی و مبادله نقش محرکه و سازنده را در جامعه‌ی مدنی ایفا می‌کنند. آن چه که نزد روسو، جامعه‌ی مدنی را به تباهی می‌کشاند، در این جا، به نام "روح کارپردازی"، "مصرف کردن"، "تولید کردن" و "خرج کردن" برای "سلامتی" و "تنفس آزاد" جامعه‌ی مدنی ضروری و حیاتی می‌شود. رشد و ترقی تجارت و صنعت با این که به خاطر ارضای منافع عده‌ای قلیل انجام می‌پذیرد، اما در نهایت منافع اکثریت را نیز تأمین خواهد کرد، در حالی که فرمانروایی فضیلت و اخلاق می‌توانند، بر عکس، جامعه را به سوی ورشکستگی و فلاکت سوق دهند.

- جامعه‌ی مدنی، محصول شور و شوق... (فرگوسون)

نیم قرن بعد، آدام فرگوسون اسکاتلندی، جامعه‌ی مدنی را نه یک امر اراده‌گرایانه و سازماندهی شده، همان طور که هابز و روسو می‌پنداشتند، بلکه محصول بازی آزاد منافع خصوصی، نیازها و شور و شوق انسان‌ها معرفی می‌کند. او مشخصاً در باره‌ی جامعه‌ی مدنی و تاریخ آن دست به پژوهش و مطالعه می‌زند. او به جای جامعه‌ی مدنی دولت‌گرا، جامعه‌ی مدنی تجاری-کالایی را می‌نشانده که در آن مناسبات مبتنی بر مبادله و نفع خصوصی در بستر دایره‌ی تولید- مصرف قرار می‌گیرد. با فرگوسون، راه برای ظهور جریان لیبرال-رادیکالی که تحلیل از جامعه‌ی مدنی جدا از دولت را تا نهایت منطقی آن پیش‌راند، یعنی تا نفی تام و تمام نهاد دولت، هموار می‌شود.

- "دست نامرعی" انتظام بخش... (اسمیت)

اما نگرش لیبرالی از جامعه‌ی مدنی را، بیش از هر کس در این دوره، آدام اسمیت، در سال ۱۷۷۶، در اثر معروف خود به نام "پژوهش‌ها در باره‌ی ماهیت ثروت ملت‌ها"، نمایندگی می‌کند. در آن زمان تفکر غالب در نزد اندیش‌مندان چون Diderot و D'alembert در فرانسه این بود که جامعه‌ی مدنی و دولت خود را به یکدیگر ارجاع می‌دهند. در مقابل، آدام اسمیت طرح می‌کند که جامعه‌ی مدنی قوانین خاص خود را دارد که به جامعه نظم می‌بخشد و دولت نباید در کارکرد این جامعه دخالت کند. نفع بری خصوصی در فرایند مبادله، به نفع عمومی می‌انجامد، حتی بدون آن که خود عاملان آن به غایت مثبت اعمالشان واقف باشند. اسمیت ناوایی را به عنوان نمونه مثال می‌زند که به خاطر منافع خصوصی و کسب سود هر چه بیشتر و تنها با این انگیزه و نه چیزی دیگر، موجبات رضایت خریدار را از طریق بالا بردن کیفیت نان فراهم می‌آورد. یک "دست نامرعی" در اقتصاد آزاد عمل می‌کند که انتظام‌بخش جامعه و تأمین‌کننده صلاح عمومی است. جامعه‌ای که از الزام‌های درونی خود حرکت می‌کند نیازی به "مدنی" شدن و یا به "نظم" درآمدن توسط قوانین دولت ندارد. لذا دولت، تنها نقشی که باید ایفا کند عبارت است از تضمین امنیت مرزها، و امنیت داخلی و "انجام برخی امور عمرانی" که از عهده‌ی بخش خصوصی برنمی‌آید. سایر امور باید از حیطة‌ی دخالت دولت خارج شود و به دست خودکفای جامعه‌ی مدنی سپرده شود. آدام اسمیت حتی کمتر واژه‌ی جامعه‌ی مدنی و بیشتر و عمدتاً اصطلاح ملت را به کار می‌برد، چون که در ذهن او، در مفهوم جامعه‌ی مدنی، رگه‌های مدنیّت-پذیری توسط نهاد دولت که مورد انکار اوست، مستتر می‌باشد.

- غیبت صغرای «جامعه‌ی مدنی» در انقلاب کبیر فرانسه

در انقلاب فرانسه، اصطلاح جامعه‌ی مدنی از ادبیات سیاسی و انقلابی این کشور حذف می‌شود و به جای آن «ملت» می‌نشیند. نظریه‌پرداز این انقلاب، Seyes، هیچ جا اشاره‌ای به جامعه‌ی مدنی نمی‌کند. رهبران انقلاب فرانسه از ملت واحدی که همه چیز است، سخن می‌گویند. انقلاب، جامعه و حکومت جدید را، تحت ایدئولوژی "نجات ملی"، در هم می‌آمیزد. بی دلیل نیست که در همان دوره، یعنی در اوج انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۱، قانون Le chapelier وضع می‌شود و بر اساس آن، اتحادیه‌های صنفی ممنوع اعلام می‌شوند. چه وجود آن‌ها، به معنای پذیرش منافع خصوصی و گوناگونی تلقی می‌شد که با ایدئولوژی "اتحاد ملی" حاکم بر انقلاب، منافات داشت.

- احیای جامعه‌ی مدنی توسط کانت

اما در همان دوره در آلمان، کانت از دینامیسم جامعه‌ی مدنی صحبت می‌کند و برداشت حقوقی از آن را که در مکتب انگلیسی-اسکاتلندی توسط اقتصادگرایان مکتوم مانده بود، دو باره احیا می‌کند. نزد کانت، جامعه‌ی مدنی هم فضای حقوق اجتماعی است و هم خصوصی. در این دوره، یعنی در سال ۱۸۵۴ است که قانون مدنی، code civil، تنظیم می‌شود. طبق آن، «مشارکت» قراردادی است میان دو یا چند نفر که بر حسب آن چیزی را میان خود در اشتراک می‌گذارند. در مقابل دولت، جامعه محصول اراده و خرد انسان‌ها است. «قانون مدنی» بیان جامعه‌ای است که قبل از هر چیز خود را به عنوان یک جامعه‌ی مدنی می‌شمارد، یعنی جامعه‌ای که از حقوق خاص خود، از حق مدنی، برخوردار است. در این مقطع است که حق مدنی به حق خصوصی، یعنی به حقوق روابط اجتماعی بدل می‌شود. و این به مفهوم گسست مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی از دولت و جامعه‌ی سیاسی، جدایی civil از politique است.

- کنستانت و الغناپذیری حقوق فردی... حتا به حکم رأی اکثریت

با بن‌ژامن کنستانت، جدایی جامعه‌ی مدنی از دولت به یکی از شاخص‌های اصلی لیبرالیسم تبدیل می‌شود. جامعه‌ی مدنی، جامعه‌ای است که به خود اعتماد دارد و خودکفا است. کنستانت به دفاع از حقوق و آزادی‌های مدنی در کنار آزادی‌های سیاسی می‌پردازد. آزادی مدنی برای او "بهره‌مندی از استقلال فردی" است. جامعه‌ی مدنی در گوهر و اساس خود یک جامعه‌ی مراوداتی است. شبکه‌ای از روابط میان افراد. او آزادی مدنی را در مقابل آزادی سیاسی قرار نمی‌دهد. اما معتقد است که جامعه‌ی مدنی با دو خطر روبه‌رو است. از یک سو با خطر غرق شدن انسان‌ها در منافع خصوصی خود و از سوی دیگر در جذب شدن جامعه‌ی مدنی در دولت. جامعه‌ی مدنی، از نظر او، قبل از دولت شکل گرفته است. دولت محصول جامعه‌ی مدنی و ناشی از آن است و نه بر عکس. هر کدام از این طرفین، اصول خاص خود را دارند. بخشی از موجودیت انسان ضرورتاً باید در انحصار خود او و مستقل باقی بماند و در منافع جمع مستحیل نشود. حقوق فردی و مدنی، حقوق طبیعی انسان است و جامعه نمی‌تواند حتا با رجوع به دموکراسی و کسب آرای اکثریت جامعه به لغو آن‌ها بپردازد. به این ترتیب، پایه‌های حقوق بشر جهانشمول و الغناپذیر که به هیچ رو نباید و نمی‌توانند تابع رأی اکثریت قرار گیرند، در اوایل قرن ۱۹، توسط بن‌ژامن کنستانت پی ریزی می‌شوند.

- جامعه‌ی مدنی به مثابه‌ی فرایند تحقق‌پذیری ایده‌ی مطلق دولت (هگلی)

در همین دوره است که تعریف و تفسیر دیگری از جامعه مدنی در مناسباتش با دولت از سوی فیلسوف نامدار آلمانی، فردریک هگل، به دست داده می‌شود. وی، پس از کانت، شاید نخستین و آخرین کسی باشد که مقوله جامعه-ی مدنی را به طور مشخص از دیدگاه فلسفی مورد تأمل و بررسی قرار می‌دهد. هگل، متأثر از آدام اسمیت و استوارت، جامعه‌ی مدنی را "نظام نیازها"، یعنی مدار تولید و تقسیم کار معرفی می‌کند. او به خاطر تأکید بر بُعد اقتصادی جامعه‌ی مدنی است که آنرا "جامعه‌ی بورژوازی" یا Bürgerliche Gesellschaft می‌نامد. او مسئله را به این صورت طرح می‌کند: "در حق، موضوع (ابژه object)، خود فرد است... در خانواده، موضوع، عضو خانواده است. در جامعه‌ی مدنی این بورژوا یا Bürger است که موضوع آن می‌باشد." اما نزد هگل، جامعه‌ی مدنی، جامعه‌ای نیست که در مرحله تاریخی معینی به وجود آمده باشد، در شرایطی که بورژوازی به طبقه مسلط درآمده است - همانطور که پس از او مارکس خواهد گفت - بلکه لحظه‌ی تمایزی است میان «خانواده» و «دولت». انسان آزاد شده از بند خانواده به فرد بورژوازی تبدیل می‌شود که قادر است با کار و ابتکار و فعالیت خود، نیازهای خود را برآورده

سازد. هگل، با این که به ندرت از واژه‌های خارجی استفاده می‌کند، با توسل به کلمه‌ی فرانسوی در Der Bürger als bourgeois، می‌خواهد تأکید کند که میان بورژوا و شهروند تفاوت قایل است. بورژواها تمام کسانی را در برمی‌گیرند که روی به خود دارند و برای منافع فردی خود مبارزه می‌کنند. در حالی که در مقابل، شهروندان تابع منافع عمومی می‌باشند. به این ترتیب، بورژواها تنها شامل کسبه و صنعتگران نبوده‌اند بلکه همه‌ی کسانی را در بر می‌گیرند که دل به امنیت و مالکیت خصوصی خود بسته‌اند.

گذار از حوزه‌ی خانواده به گستره‌ی جامعه‌ی مدنی یک زمان تمایز و جدایی است. انسان با جامعه‌ی مدنی و در جامعه‌ی مدنی، از وابستگی‌های خانوادگی آزاد و تبدیل به فردی متکی به خود می‌شود. یعنی به صورت سوژه و یا عاملی در می‌آید که هدف و غایت عملش، شخص خود او می‌باشد.

جامعه‌ی مدنی بورژوازی سه بعد متوالی دارد: ابتدا، یک وجه اقتصادی (نظام نیازها)، سپس یک بعد قضایی یا حقوقی (قوانین) و سرانجام یک بعد نهادینه (دستگاه‌های اداری، اصناف و اتحادیه‌ها). هگل بر خلاف اقتصاددانان قرن ۱۸، جامعه‌ی مدنی را تنها در بعد اقتصادی آن خلاصه نمی‌کند. از سوی دیگر، اگر دولت فراسوی جامعه‌ی مدنی قرار می‌گیرد، اما آن را حذف نمی‌کند. حقوق فردی و مدنی حفظ می‌شوند و دولت هگلی به این معنا که حقوق شهروندی و جامعه‌ی مدنی را ملغاً سازد، یک دولت توتالیتر نیست. هگل به نام برتری دولت، جامعه‌ی مدنی را محکوم نمی‌کند. اما نزد او، دولت ترجمان نهایی زمانی است که جامعه از تمایز و اختلاف به وحدت برین می‌رسد. زیرا جامعه‌ی مدنی همچنان بستر تعارض و تمایز است. منافع متفاوت خصوصی و فردی و گروهی در آن حاکم است. جامعه‌ی مدنی، در عین حال، راه را برای فرا رسیدن دولت هموار می‌کند. جامعه‌ی مدنی، به این معنا، "دولتی" بالقوه می‌باشد، بدون انسجام، با تمامی اصطکاک‌ها و اختلافات درونی‌اش، "دولتی" که جهان‌شمولی (universalism) در آن هنوز متحقق نشده است. پس غایت جامعه‌ی مدنی، دولت بالفعل است. یعنی دولتی که جهان‌شمولی و وحدت اراده را متحقق می‌سازد. در حقیقت، در یک واپس‌نگری فلسفی، خانواده و جامعه‌ی مدنی، لحظه‌هایی از یک فرایند محتوم و تکاملی ایده‌ی دولت را تشکیل می‌دهند. ایده‌ای که در اشکال پیشین و ناکاملش، ابتدا به صورت خانواده، سپس در قالب جامعه‌ی مدنی و سرانجام در واقعیت دولت تجلی می‌یابد. جامعه‌ی مدنی، به این ترتیب، حذف نمی‌شود، ولیکن برای "متحقق" شدن‌اش نیاز به دولت دارد تا در راستای آن بر تضادها و تعارضات درونی خود چیره شود. پس جامعه‌ی مدنی تابعی از دولت می‌شود، تحت رهبریت و آمریت آن قرار می‌گیرد و از این طریق بر افق تنگ و محدود خود غلبه می‌کند و به سوی جهان‌شمولی می‌رود.

- از خودبیگانگی‌هایی به نام «سیاست» و «دولت» (مارکس)

انقلاب مارکس، دقیقاً در این جا به وقوع می‌پیوندد. در آن جا که هگل با حرکت از "دیالکتیک" جدایی جامعه‌ی مدنی از دولت، می‌خواهد سنتزی به وجود آورد، یعنی به وحدتی اعلا برسد که دولت در آن نقش اصلی، راهبر و تعیین‌کننده را ایفا کند. اما مارکس، بر خلاف هگل، دولت را، به مثابه‌ی قدرتی مسلط بر جامعه و جدا از آن، محصول خود جامعه‌ی مدنی و ناشی از تضادها و تصادمات درونی آن می‌داند. او، باز هم بر خلاف هگل، دولت را، به مثابه‌ی پدیداری تاریخی، موقتی، محو شدنی و الغاپذیر می‌شمارد. انقلاب مارکس، به نظر من، در آن جا روی می‌دهد که دولت-باوری هگلی را "سرنگون" و "کله‌پا" می‌کند. سیاست یا پولیتیک به مثابه‌ی چیزی موقتی، جدا از جامعه و بر جامعه، به نقد کشانیده شده است و نفی می‌گردد. به جای آن امر اجتماعی و پراکسیس می‌نشیند.

مارکس با نقد فلسفه‌ی سیاسی هگل، نگرش ویژه‌ی خود را از جامعه‌ی مدنی عرضه می‌کند. جامعه‌ی مدنی دربرگیرنده‌ی مناسبات اجتماعی است. جامعه‌ی

مدني، بر خلاف تصور ايداليستي هگلي، "لحظه" اي از فرايند رشد ايده‌ي مطلق دولت نبوده است بلکه همانا محصول شرايط مادي زيست و فعاليت افراد و روابط اجتماعي ناظر بر آن است. دولت، خود، لحظه‌اي است در تاريخ تکوين و تکامل جامعه‌ي مدني و نه عکس آن. پس، جامعه‌ي مدني خود يك پديدار تاريخي است. در عصر سرمايه‌داري، خصلت اساسي آن، همانا خصلت روابطي است که در جامعه حاکم است. جامعه‌ي مدني عصر حاضر، جامعه‌ي مدني بورژوازي است. نزد مارکس، واژه‌ي هگلي Bürgerliche Gesellschaft حفظ مي‌شود و هم چنين نظريه‌ي جدائي دولت از جامعه‌ي مدني. دولت از طريق نهادهاي بوروکراتيك خود واقعاً از جامعه و از شرايط مادي حيات انسان‌ها، متمايز و منفصل مي‌شود. "انسان‌ها نيروي اجتماعي خود را در شکل يك نيروي سياسي از خود جدا و بر خود حاکم مي‌کنند" (مارکس- خانواده‌ي مقدس). مارکس تا آن جا در تاييد نظريه‌ي جدائي هگلي پيش مي‌رود که در دهان او اين جمله را مي‌گذارد که جامعه‌ي مدني نه تنها از دولت جدا است بلکه حتا "بر عليه دولت" مي‌باشد. تقابل جامعه‌ي مدني با دولت، ويژگي وضعيت معاصر است و مبناي آن چيزي نيست جز از خود- بيگانگي (alienation). جدائي جامعه‌ي مدني از دولت به معنای دو پاره شدن انسان است. انساني که ميان زندگي خصوصي و زندگي اجتماعي، ميان وجه شهروندي و وجه فردي بورژوازي‌اش، به دو تکه تقسيم و تجزيه مي‌شود.

مارکس، در راستاي ليبراليسم و هگليسم، ايده‌ي جدائي جامعه‌ي مدني از دولت را مي‌پذيرد. اما او، برخلاف ليبرال‌ها، آن را محتوم نمي‌شمارد و برخلاف هگل، غايت آن را نه در تحقق‌پذيري دولت بلکه در نفي و لغو دولت و روابط سرمايه‌داري، يعني در مشارکت آزاد توليدکنندگان رها شده از آليناسيون‌هاي سياسي و اقتصادي مي‌داند.

اما، همان طور که مي‌دانيم، موضوع اصلي کارزار مارکس، نه تئوري جامعه‌ي مدني و نه تئوري دولت، بلکه آناتومي جامعه‌ي سرمايه‌داري بود. زيرا بخش اساسي فعاليت فکري او صرف نقد اقتصاد سياسي بورژوازي شده است. با اين همه، و به رغم قرائت‌هاي مختلف و متضادي که مي‌توان از نظرات مارکس به عمل آورد، از جمله قرائت‌هاي اقتصادگريانه و فرجام‌شناسانه که مورد تاييد ما نيست، سهميه‌ي انقلابي مارکس در بحث جامعه‌ي مدني را مي‌توان در سه پرلماتيك همواره امروزي خلاصه کرد:

- يكم، جدائي ميان جامعه‌ي مدني و دولت يك پديدار تاريخي است و بنابر اين دائمي و جاودانه تلقي نمي‌شود. "شرطبندي" مارکس اين است که فرايند چنين گسستي نه به ادغام دولت در جامعه‌ي مدني و نه به جذب جامعه‌ي مدني توسط دولت، بلکه به امحا و زوال دستگاہ دولت خواهد انجاميد.

دوم، جامعه‌ي مدني در عصر مدرن، فضاي مناسبات اجتماعي و ميدان تضادها و تناقضات اجتماعي و طبقاتي است. از اين رو، تقابل و تنازع تنها در روابط ميان جامعه‌ي مدني و حکومت و قدرت سياسي جريان نداشته است بلکه در درون خود جامعه‌ي مدني نيز عمل مي‌کند.

و سرانجام سوم، پرسشي است که طبعاً از دو مسئله‌ي فوق ناشي مي‌شود و آن اين است که در روند تغيير و تحول اجتماعي، از روابطي آئينه به روابطي آزاد، در روند گذار از جامعه‌ي تحت سلطه‌ي سرمايه به جامعه‌ي آزاد و رهاننده از چنين روابطي، عامل قدرت سياسي و دولت از چه اهميت و مقامي برخوردار است؟ به معنای ديگر، نقش تغييرات در قدرت سياسي و حاکميت، نسبت به دگرگوني در مناسبات اجتماعي و در روابط متنوع ميان انسان‌هاي اجتماعي، تا چه اندازه اساسي و تعيين‌کننده مي‌باشد؟ در تحليل نهايي پرسش اساسي اين است: انقلاب سياسي يا انقلاب اجتماعي؟ و اگر پاسخ هر دوي آنها است، کدام يك از آنها تعيين‌کننده هستند؟ مي‌دانيم که هگل، ميان آن دو، دومي را برمي‌گزیند و آن هم به نفع دولت پروس! در مورد مارکس، به نظر من، حداقل در پرتو يکي از قرائت‌هاي ممکن او، مي‌توان گفت که کفه‌ي ترازو به سمت انقلاب اجتماعي خم مي‌شود.

- جامعه‌ی مدنی، بستر هژمونی‌طلبی سیاسی و ایدئولوژیکی (گرامشی)

پس از مارکس، در جنبش کمونیستی، تنها اندیش‌مند به نام که در باره‌ی جامعه‌ی مدنی تأملی کرده و نظریه‌ی مدونی طرح کرده است، گرامشی می‌باشد. وی جامعه‌ی مدنی را مجموعه‌ی نهادهای خصوصی، مدرسه، سندیکاها، کلیسا و غیره می‌نامد. نزد او، دولت تنها نقش سرکوب را بازی نمی‌کند، بلکه آن نهادهای حقوقی خصوصی را نیز در بر می‌گیرد که نقش ترویج ایدئولوژی حاکم را ایفا می‌کنند. جامعه‌ی مدنی فضایی نیست که پیش از دولت به وجود آمده باشد، بلکه "پایه و اساس" و "مضمون اتیک" دولت را تشکیل می‌دهد. جامعه‌ی مدنی، میدان اعمال نقش هژمونی فرهنگی و سیاسی و ایدئولوژیکی دولت است. به این معنا، جامعه‌ی مدنی از نظر گرامشی، یک فضای سیاسی و ایدئولوژیکی است و نه صرفاً اقتصادی. جامعه‌ی مدنی، فضای ساختارمند نهادها، محل تشکیل آن‌ها و بستر رواج ایدئولوژی‌هایی است که در جامعه عمل می‌کنند و به جامعه شکل می‌دهند. پس جامعه‌ی مدنی تنها زیربنا را تشکیل نداده است، بلکه در عین حال و عمدتاً عامل تعیین‌کننده‌ی روبنای جامعه می‌باشد. گرامشی، بر خلاف نظریه‌های اقتصادگرایانه مارکسیستی و لیبرالی، بر این باور است که جامعه‌ی مدنی حوزه‌ی تقابل ایدئولوژیکی و سیاسی دولت است. نظریه‌هایی که سال‌ها بعد، آلتوسر و دیگران در رابطه با تئوری دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت ارائه خواهند داد ملهم از این برداشت گرامشی از جامعه‌ی مدنی است.

صرفنظر از این که با این برداشت موافق باشیم یا نه، گرامشی در بحث جامعه‌ی مدنی خود یک مسئله‌ی جدید و بدیع را طرح می‌کند که در ادامه‌ی پربلماتیکی‌های مارکس، برای زمان ما، از اهمیتی به سزا برخوردار است. گرامشی، به معنایی، نظریه‌ی هگلی-مارکسی جامعه‌ی مدنی بورژوازی را با زدودن رگه‌های نیرومند اقتصادگرایانه آن تصحیح و تکمیل می‌کند. نزد او، مبارزه‌ی سیاسی-ایدئولوژیکی تنها در یک مناسبات عمودی - میان جامعه‌ی مدنی و نهادهای حاکم بوروکراتیک- و یا طبقاتی - میان بورژوازی و پرولتاریا به مثابه‌ی دو بلوک مشخص اجتماعی-انجام نمی‌پذیرد، بلکه در سطح افقی و در مجموعه‌ی عرصه‌ها و در تمامی نهادهای مختلف جامعه‌ی مدنی، از محیط کار و آموزش گرفته تا اتحادیه‌ها، سندیکاها، مجامع فرهنگی، صنفی و غیره... اعمال می‌شود. از این رو مسئله‌ی تصرف قدرت سیاسی عملاً به پربلماتیکی احراز هژمونی سیاسی-فرهنگی و ایدئولوژیکی در تک تک حوزه‌های فعالیت جامعه‌ی مدنی تحویل داده می‌شود.